

فرم آن عاشقانی که سیاست‌پای زرد مردانه



بسیج دانشجویی یک شکل نیست

حرکت نمادین به «زمان و مکان نامناسب»، در واقع ارزش‌های دینی و انقلابی را در چارچوب مناسبات دیپلماتیک محدود کرد. این نگاه، همان خطر آشنازدایی معکوس است: تبدیل حقیقت به امر بی‌اهمیت. بسیج دانشجویی وظیفه دارد این خطا را نقد کند، نه از سر خصومت، بلکه برای بازگرداندن معنا به عرصه عمومی.

به بیان دیگر، اگر کاروان انقلاب را به کوهنوردی تشبیه کنیم، بسیج دانشجویی همان گروهی است که در دانشگاه‌ها تابلوهای راهنما نصب می‌کند، چراغ‌ها را روشن نگه می‌دارد و مانع می‌شود که دانشجویان در میانه‌ی راه گم شوند. این کاروان اگر بی‌رهبر بماند، هر کس به سویی خواهد رفت؛ اما با بسیج، مسیر قله روشن است.

پس نقد فردوسی‌پور تنها یک نقد رسانه‌ای نیست؛ بلکه یادآوری این حقیقت است که ارزش‌های انقلاب را نمی‌توان به «زمان و مکان» تقلیل داد. بسیج دانشجویی باید این نقد را به زبان اجتماعی و علمی بیان کند، تا نشان دهد که در میدان‌های فرهنگی و رسانه‌ای نیز همان‌قدر کارآمد است که در میدان‌های سیاسی و امنیتی.

در واقع باید گفت: بسیج دانشجویی تاریخ انقضاء ندارد، زیرا تا وقتی حق و باطل وجود دارد، این حلقه‌ی مفقوده‌ی کاروان انقلاب باید زنده بماند؛ نه فقط در دانشگاه، بلکه در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی که نیازمند امید، روشنگری و نقد سازنده‌اند.

«سلمان» تبدیل می‌شود؛ روشننگر و تحلیل‌گر. بسیج دانشجویی را اگر در بستر سیاست ایران بنگریم، چیزی فراتر از یک نهاد دانشگاهی است؛ این شکل در واقع بازوی اجتماعی انقلاب در محیطی است که بیشترین تماس را با جریان‌های فکری جهانی دارد. دانشگاه، به تعبیر جامعه‌شناسان، «آزمایشگاه سیاست» است؛ جایی که ایده‌ها و نظریه‌ها به سرعت در معرض آزمون قرار می‌گیرند. در چنین محیطی، بسیج دانشجویی نه تنها حافظ ارزش‌هاست، بلکه تولیدکننده‌ی گفتمان جدید نیز هست.

از منظر سیاسی، بسیج دانشجویی باید بتواند میان دو سطح حرکت کند:

- سطح داخلی: یعنی دفاع از هویت ملی و اسلامی در برابر جریان‌های سکولار یا لیبرالی که تلاش می‌کنند دانشگاه را از انقلاب جدا کنند.
- سطح خارجی: یعنی تبدیل دانشگاه به پایگاه دیپلماسی عمومی؛ جایی که دانشجویان بسیجی با ارتباطات علمی و فرهنگی، روایت انقلاب را به جهان منتقل کنند. این همان چیزی است که رهبر انقلاب بارها بر آن تأکید کرده‌اند: «بسیج باید در همه عرصه‌ها حضور داشته باشد؛ علمی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی.»

در این میان، اجرای اخیر عادل فردوسی‌پور و سخنان او درباره‌ی حرمت تازه‌ای که در فضای ورزشی شکل گرفت، نمونه‌ای از همین میدان اجتماعی است. فردوسی‌پور با تقلیل دادن یک

بسیج دانشجویی را نمی‌توان صرفاً یک تشکل دانشگاهی دانست؛ این نهاد در متن حرکت‌های اجتماعی ایران، به مثابه حلقه‌ای از همان «شجره طیبه» است که امام خمینی (ره) بنیان گذاشت و رهبر انقلاب بارها آن را «راز ایستادگی ملت» خوانده‌اند. اگر بخواهیم با زبان علوم اجتماعی سخن بگوییم، بسیج دانشجویی یک پدیده‌ی «آشنازدایی» است؛ یعنی همان چیزی که در نگاه اول شاید تکراری و عادی جلوه کند، اما در بطن خود ساختارهای اجتماعی را دگرگون می‌سازد. دانشگاه، به عنوان میدان تضارب اندیشه‌ها، همواره در معرض تهاجم نرم و شایعه‌پراکنی بوده است. در چنین فضایی، بسیج دانشجویی نقش «کاروان‌دار» را ایفا می‌کند؛ نه به معنای یک گروه بسته، بلکه به مثابه شبکه‌ای اجتماعی که دانشجویان با عقاید و ظرفیت‌های متفاوت را در مسیر مشترک قرار می‌دهد. این همان چیزی است که حضرت آقا در دیدار با بسیجیان فرمودند: «روحیه بسیجی، راز امید ملت ایران به آینده است.» امید، در اینجا نه یک شعار، بلکه سرمایه اجتماعی است که مانع فروپاشی پیوندها می‌شود. از منظر روابط اجتماعی، بسیج دانشجویی باید بتواند چراغ قوه‌ای در دست بگیرد و مسیر را روشن کند؛ یعنی در برابر آشنازدایی دشمن که می‌خواهد ارزش‌ها را بی‌معنا جلوه دهد، خود دست به آشنازدایی بزند و حقیقت را دوباره به چشم‌ها بیاورد. این همان لحظه‌ای است که دانشجو، به جای مصرف‌کننده‌ی منفعل رسانه، به «عمار» و

حاج احمد و بسیج انقضا ناپذیر

به قله‌ی عدالت ادامه خواهد داشت؛ و این نسل، نسلی است که خواهد دید وقتی تمام دنیا جمع شدند تا آرمان‌های یک ملت را با شکست انقلابش ویران کنند، بسیجیان پاریس بند پوتینشان را محکم می‌بندند؛ و این برای ما که بچه‌های پر مدعای کوچه پس کوچه‌های جنگیم درسی است که بدانیم همت‌ها و باکری‌ها و احدها بند پوتینشان همیشه محکم بوده، هست، و خواهد بود بچه‌ها!

است که بوی باروت دارد، نه عطر مصنوعی زیتون خشک‌شده. بسیج پاریس نشان می‌دهد که بسیج تاریخ مصرف ندارد.

هر جا ظلم باشد، شاخه‌ای از آن جوانه خواهد زد. از ایران تا سوریه، از لبنان تا فرانسه، این فرهنگ ادامه دارد. و هر بار که نام حاج احمد متوسلیان در ذهن‌ها زنده می‌شود، یادمان می‌آید که بسیج فقط یک نهاد نیست؛ یک راه است، راهی که تا رسیدن

من از پاریس شروع می‌کنم؛ از خیابان‌هایی که هر بار غزه زیر آتش می‌رود، پر می‌شوند از فریاد جوانانی که شاید هیچ‌وقت خاک خاورمیانه را ندیده باشند، اما دردش را می‌فهمند. آنها نامشان بسیج نیست، اما کارکردشان همان است: سازمانده‌ی، امیدآفرینی، و ایستادن در برابر فشار رسانه‌ها و سیاست‌های استعماری.

بسیج پاریس را باید در امتداد همان راهی دید که حاج احمد متوسلیان در سوریه و لبنان آغاز کرد. او نشان داد بسیج یک نهاد محلی نیست، یک فرهنگ است؛ فرهنگی که می‌تواند در هر جغرافیایی با زبان و لهجه‌ی خودش ترجمه شود. همان‌طور که در کتاب مرد روایت شده، متوسلیان به دنبال ساختن شبکه‌ای مردمی بود، نه صرفاً یک خط نظامی. امروز، آن شبکه در اروپا، در قالب تجمعات دانشجویی و کمپین‌های ضد اشغالگری، دوباره زنده شده است. حاجی، تو را باید آینده‌ی این فراگیری دانست. وقتی گفتی: «اگر قرار است برگردیم، پس چرا آمده بودیم؟»، در واقع الگویی ساختی که امروز در پاریس هم معنا دارد.

جوانانی که آمده‌اند تا برنگردند، تا بمانند و صدای مقاومت باشند. رهبر انقلاب بارها گفته‌اند: «بسیج یک شجره طیبه است؛ میوه‌هایش در ایران روییده، اما شاخه‌هایش در جهان گسترده شده.» این شاخه‌ها همان بسیج‌های پراکنده در اروپا هستند؛ از پاریس تا لندن، از بروکسل تا نیویورک. هر بار که غزه زیر آتش می‌رود، این شاخه‌ها به هم می‌پیوندند و یک جنگل جهانی مقاومت می‌سازند.

حافظ انگار برای همین روزها گفته بود:
دلا دیدی که آن فرزانه فرزند //
چه دید اندر خم این طاق رنگین

فرزانه فرزند، همان جوانی است که در پاریس، با پلاکاردی ساده، حقیقت را فریاد می‌زند. او شاید متوسلیان را ندیده باشد، اما راهش را ادامه می‌دهد. دیپلماسی رسمی شاید هنوز درگیر میزهای بروکسل باشد، اما دیپلماسی مردمی در خیابان‌های پاریس جریان دارد. این همان دیپلماسی‌ای



فهرست نامان بسیجی ایران زمین

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار بسیجیان (۱۴۰۹/۵) ظرفیت بسیج پروری در ملت ایران را دارای سابقه در تاریخ معاصر ایران دانستند و با برشمردن برخی از مصداق‌های آن فرمودند: از روحیه‌ی بسیج پروری... [مثلاً] ورود در میدان، نترسیدن، یا دشمن سینه به سینه شدن، در دوران حکومت‌های طاغوتی و در دوره‌های گذشته هم بود... تقریباً همه‌ی آنها... یا سرکوب شدند یا کُتک نشدند یا دولت‌ها برایشان مانع ایجاد کردند. ۱۱

- شیخ محمد خدایاری
- محمد تقی خان پسیان
- میرزا کوکب خان جنگلی
- میرزا کوکب خان جنگلی
- میرزا کوکب خان جنگلی
- میرزا کوکب خان جنگلی

بسیجی دلواری
سردار مؤمن و شجاعی
که مظلومان را در مقابل
تجاوز انگلیسی‌ها به
بوشهر و اشغال آن
مقاومت کرد

۱۳۹۴-۱۲۶۱



رئیسعلی
دلواری

۱۲۶۱-۱۲۹۴

بوشهر

آئینه‌ی عبدالحسین‌آبادی

عالم برجسته که مبارز با اسطغی
انگلیس‌ها و پراخت و برای استقرار
نظام قانونی و مشروطیت و
تشکیل حکومت اسلامی تلاش کرد

۱۳۹۴-۱۲۶۱

استبد عبدالحسین

لاری

۱۲۶۱-۱۳۰۳

شیراز



شیخ جعفر
محلانی

۱۲۶۳-۱۳۱۷

شیراز

برادران
جعفر
محلانی

شیخ جعفر محلانی

از علمای
برجسته
مجاهد و
ضداستعمار

۱۲۶۳-۱۳۰۶

اصفهان



قاسبی
اصفهانی

۱۲۲۵-۱۲۹۳

اصفهان

مراجع‌الذکر استعماری
عالم مبارز
ضداستعمار انگلیس و
ضداستعمار رضاخان

قاسبی
اصفهانی

عالم برجسته
حاضر در
صحنه‌ی مبارزه
با استعمار

۱۲۲۵-۱۳۰۶

رشت



میرزا کوکب خان جنگلی

۱۳۰۰-۱۳۰۵

مشهد

رهبر نهضت جنگل که
غربی‌ها به هم‌زمان با انگلیس‌ها
وروس‌ها و لشکر رضاخان
استاد و به شهادت رسید

میرزا کوکب خان
جنگلی

۱۳۰۰-۱۳۰۵

رشت



محمّد تقی خان
پسیان

۱۳۰۵-۱۳۰۷

مشهد

محمّد تقی خان پسیان

از افسران آندازمری
در اواخر دوران قاجاری
رهبر یک قیام نظامی
علیه استبداد در
خراسان

۱۳۰۷-۱۳۰۸

تبریز



شیخ محمد خدایاری

۱۳۰۸-۱۳۰۹

تبریز

شیخ محمد
خدایاری

۱۳۰۸-۱۳۰۹

تبریز

شخصی که در مقابل
قرار داد عمل حکومت که
آموز مالی و نظامی را به
انگلیس تقدیم می‌کرد استناد

زبان اشیاء زن مبارز | چادر مجاهد پرور حضرت زهرا (س)



ذکر یا زهرا معبر کربلای پنج

مادر روایت داریم که از قول امیرالمومنین می فرمایند ما هر وقت مشکلی پیدا می کردیم یا سختی ها بر ما وارد می شد و طاقتمون در سختی ها از دست می رفت به پیغمبر پناه می بردیم من جمله ای که می خواهم در خدمت شما مردم در محضر شهدا عرض بکنم این است که ما هر وقت در سختی های جنگ فشارها بر ما حادث می شد اون وقتی که به شرایط به صورت بسیار مستری بود و هیچ کاری از ما بر نمی آمد پناهگاهی جز زهرا نداشتیم و ما هم پناهگاهمان زهرا بود در شب والفجر هشت وقتی چشممان به آب های پر طوفان و خشمگین و ترساک ارونند افتاد و لرزیدیم، ترسیدیم آنجا هیچ پناهگاهی آشناتر از نام حضرت زهرا نداشتیم او را در کنار ارونند صدا زدیم در تالو اشک های غریبانه و مظلومانه بسیجی ها سیمای سفید او را جستجو کرده و ارونند رود را با یا زهرا به کنترل درآوردیم و عبور کردیم.... وقتی شب کربلای چهار شد تا وقتی که دشمن آتش مسلسل ها و خمپاره ها و توپ های خودش را مستانه توی ساحل باز کرد، جوی های کوچکی از خون به سمت ارونند سرازیر شد آن وقت هم همه تدابیر از کار افتاده بود و نامی جز نام زهرا بر زبان جاری نمی شد... ادامه دارد!

سربند یا زهرا، در دل آتش آرام می گیرد. دیده بود که چگونه مادر شهیدی با چادر سیاه، قامتش را ستون می کند تا خانه ی انقلاب فرو نریزد.

چادر، در نگاه زن مبارز، دیگر آن چادر سنتی نیست. زن ایرانی دست از چادر برنداشت، اما آن را از غلاف سنت بیرون آورد و به چهره ی تجدد مردسالار کشید. چادر شد سلاحی نرم، که می تواند در میدان سیاست و فرهنگ، دشمن را به خشم آورد. چون این چادر، هویت مستقل زن مسلمان را تثبیت کرد؛ هویتی که نه در بازار مصرف، که در میدان مقاومت معنا دارد.

بسیجیان، رمز موفقیت شان را همیشه در همین چادر یافته اند. چادری که به آنان یاد داد چگونه با نام حضرت زهرا، از خاکریز عبور کنند. چادری که به آنان یاد داد چگونه در شب عملیات، سربند یا فاطمه را بر پیشانی ببندند و به دشمن بفهمانند که این جنگ، فقط جنگ خاک نیست؛ جنگ هویت است.

چادر حضرت زهرا، هنوز هم می تواند کسانی را عصبانی کند، چون نشان می دهد زن ایرانی تسخیر پذیر نیست. نشان می دهد که رمز پیروزی، نه درسازش، بلکه در ایستادگی است. و بسیجی، تا وقتی سربند یا زهرا بر پیشانی دارد، شکست ناپذیر است.

چادر سیاه زن ایرانی، تنها یک پوشش نیست؛ جعبه سیاه تاریخ مقاومت است. همان طور که پژوهشگران گفته اند، اگر بتوان چادر را رمزگشایی کرد، می توان صحنه ی نزاعی را که زن ایرانی در آن حاضر است، صورت بندی کرد. اما این چادر، وقتی به نام حضرت زهرا گره خورد، دیگر صرفاً یک نماد فرهنگی نبود؛ شد رمز پیروزی.

بچه های بسیجی از آغاز انقلاب تا امروز، رمز موفقیت شان را در یک نام یافته اند: یا زهرا. شب حمله، همه مه بود، دعوا سر سربند یا فاطمه بود. آن سربند، نه یک تکه پارچه، که عهدی بود با مادر همه ی شهیدان. عهدی که می گفت: ما با چادر تو به میدان آمده ایم، و با نام تو جان می دهیم.

چادر حضرت زهرا، همان چیزی است که هنوز می تواند دشمن را عصبانی کند. چرا؟ چون این چادر، به زن ایرانی امکان داد تا در میدان تاریخ حاضر شود، نه در حاشیه. همان طور که در مشروطه و نهضت تنباکو، زن ایرانی با چادرش به خیابان آمد، در انقلاب اسلامی هم چادر شد پرچم. پرچمی که نه تنها مستورگی، بلکه اراده ورزی را معنا کرد.

حاج قاسم بارها گفته بود: «ما هرچه داریم از حضرت زهراست. رمز پیروزی ما، نام ایشان است.» این سخن، نه یک شعار، که تجربه ی زیسته ی میدان بود. او دیده بود که چگونه رزمندگی با

